



”

سال های سال بود که با حاج آقای فخری زاده و دیگر دانشمندان در زمینه هسته ای فعالیت می کرد. یک روزهایی با خودم همه چیز را انکار می کردم و می گفتم، اینها همه تصورات ماست و شانناژ است. با خودم می گفتم، سوری بی خیال بابا؛ نه کسی همسرت را می شناسد نه خبری از این ماجراهای پلیسی است

همسرت را می شناسد نه خبری از این ماجراهای پلیسی است. اما مگر می شد؟ همین که حدود ساعت ۲ ظهر می شد زنگ خانه را می زدند و دوباره مأموریت من شروع می شد. باید پاکت هایی را با مهر محرمانه و سری تحویل می گرفتم تا مسعود بیاید و بازشان بکنند. روزهایی که مسعود تماس می گرفت و درجه امنیتی مسئله را بالا می برد دیگر قضیه فرق می کرد. تماس می گرفت که فردی با این خصوصیات ظاهری و لباسی با این مدل و رنگ سر ساعت می آید و شما پاکت کرم رنگ را تحویلش بده. فشار کاری مسعود از یک طرف و نشانه های خطر از طرف دیگر. حالا برای برنامه های علمی اش باید بیش از پیش دقت می کرد و هماهنگی می کرد. یکی از مأموریت های مهمی که در سال ۸۶ و ۸۷ شرکت داشتند در پروژه شتاب دهنده سزای (۴) در کشور اردن بود. چند سال پیش قرار بود آلمان ها به ایران این شتاب دهنده را بدهند و ایران میزبان باشد؛ اما بعد از قضایای هولوکاست مخالفت کردند و اعتبارش را به اردن دادند. ما هم مثل بقیه کشورهای همسایه در این رویداد علمی شرکت می کردیم. سال اول مسعود به همراه دکتر شهریاری و آقای رکن آبادی و چند نفر دیگر به عنوان نماینده های ایران در آن رویداد شرکت کرده بودند. برنامه علمی بود و بسیار سنگین.

دعوتنامه ای و سوسه اش نکرد. بارهائیش آمد که می گفت ایمیل دعوتنامه برابیم از کشورهای مختلف آمده؛ از کشورهای خلیج و همسایه بگیر تا اروپایی. اما به قدری مطمئن و آرام درباره نرفتن حرف می زد که هرکس می شنید، فکر می کرد دعوت یک میهمانی دوستانه را رد کرده است. به شاگردانش هم می گفت، اگر واقعا بخواهید درس بخوانید همین جا به بهترین شکل می توانید. حتی درباره تصمیم خودش برای ماندن هم همین نظر را داشت. می گفت مهاجرت که هیچ؛ حتی اگر چند سال خارج از ایران زندگی کنم کار تربیت فرزندانم سخت و سخته تر می شود. حالا که در وطن خودمان می توانیم به بهترین مدارج برسیم چرا نمائیم. می گفت: «این دعوتنامه ها فقط برای اینست که از من و امثال من استفاده کنند تا کشورشان را رشد دهند.»

### پروژه شتاب دهنده سزای

مسعود در کنار فعالیت های علمی و تدریس دانشگاهی اش سال های سال بود که با حاج آقای فخری زاده و دیگر دانشمندان در زمینه هسته ای فعالیت می کرد. یک روزهایی با خودم همه چیز را انکار می کردم و می گفتم، اینها همه تصورات ماست و شانناژ است. با خودم می گفتم، سوری بی خیال بابا؛ نه کسی